هفته‌نامه حکمران • سال دوم • شماره سی‌وشش • پنجشنبه، ۳۰ مهر ۱۴۰۵ • ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ • ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶ • ۴ صفحه • ۲۰ هزار تومان

@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

سرمقاله

## مقاومت، مذاکره و سرنوشت ایران

# دو منطق، دو استراتژی، دو آینده



بیژن عبدالکریمی
فیلسوف، فلسفه‌دان و دانشیار گروه فلسفه دانشگاه

ایران در یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین مراحل تاریخی خود قرار دارد. آیندهٔ کشور، به‌شدت به آیندهٔ جنگ آمریکا و اسرائیل با ایران و با نحوهٔ مدیریت، ادامه، یا پایان‌یافتن این جنگ رابطه و پیوندی مستقیم دارد؛ اما سرنوشت ایران را نمی‌توان فقط به میدان نظامی یا نتیجهٔ مذاکرات فروکاست. کیفیت حُکمرانی، وضعیت اقتصاد، انسجام اجتماعی، اعتماد عمومی، توان علمی و فناورانه، جایگاه منطقه‌ای و نسبت ایران با نظم بین‌المللی نیز در تعیین آیندهٔ کشور نقشی اساسی دارند.

در برابر ایران دو امکان کلی قرار دارد:

الف. حفظ حاکمیت و استقلال سیاسی، ظهور ایران به منزله یک قدرت منطقه‌ای و حتی به عنوان بازیگری جهانی و قرارگفتن در مسیر توسعه‌ای حقیقی و حتی یک نوزایش تمدنی.

ب. از دست رفتن یا تضعیف حاکمیت ملی و استقلال سیاسی، فرسایش توان ملی، مواجه شدن با خطر تجزیه و فرسایش سرزمینی، آسیب‌دیدن زیرساخت‌ها و تشدید خطر بی‌ثباتی، جنگ داخلی و عدم نیل به جایگاه خود در جهان کنونی.

این دو امکان، پیشگویی قطعی دربارهٔ آینده نیستند؛ بلکه صورت‌بندی دو افق متفاوت‌اند که انتخاب‌های امروز و منطق و راهبردی که این روزها برمی‌گزینیم، می‌توانند کشور را به هر یک از این دو آینده محتمل نزدیک‌تر سازند.

از این منظر، وضعیت کنونی کشور، یعنی وضعیت «نه جنگ، نه صلح»، یا بهتر است بگوییم وضعیت «هم جنگ، هم صلح»، صرفاً یک مسئلهٔ سیاسی و دیپلماتیک نیست. این وضعیت دشوار و پیچیده، هم منابع مادی و روانی جامعه را فرسوده می‌کند و هم تصمیم‌گیری بلندمدت را دشوار می‌سازد. دلنگرانی از این وضعیت و تمنای خروج از آن امری است که همهٔ آحاد ملت و همه نیروهای اجتماعی ما، علی‌رغم اختلافات اساسی‌شان، روی آن اتفاق‌نظر دارند.

با این حال، پایان‌دادن به این وضعیت، هر چند صرفاً در اختیار ما نیست، لیکن منطق و استراتژی هر یک از نیروهای اجتماعی و دال‌های مرکزی گفتمان‌هایشان و تصویر و روایتی که از مسائل کشور و آینده آن ارائه می‌دهند، نقش بسزایی در تقدیر تاریخی ما می‌توانند داشته باشند.

...ادامه در صفحه ۲



روایت عمیق سیاست و اقتصاد

حکمران

# در امتداد شکستن ایران

چگونه نسخه های تسلیم طلبی سایه جنگ را بر سر ایران دائمی خواهد کرد؟



حسین عباسی‌فر:
**از اره‌برقی میلی تا پویش دلارسوزی؛ تناقض منتقدان دلار**

۵

جواد تقی‌زاده فیروزجایی:
**چرا ما غربزده‌ایم!**

۶



سام برزنیک:
**مرز بعدی چین**

۸

«حکمران» رسانه شماست، در انتشار آن مشارکت کنید

حکمران

سال دوم ◦ شماره سی‌وشش ◦ پنجشنبه، ۳۰ مهر ۱۴۰۵ ◦ ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ◦ ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

مقاومت، مذاکره و سرنوشت ایران

# دو منطق، دو استراتژی، دو آینده

## درآمدی انتقادی به گفتمان موسوم به اصلاح‌طلبی تا ضرورت بازسازی قدرت ملی



بیژن عبدالکریمی
فیلسوف، فلسفه‌دان
و دانشیار گروه فلسفه دانشگاه

...ادامه سرمقاله

در حال حاضر، مبرم‌ترین، ضروری‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین پرسش‌های پیش روی نیروهای اجتماعی و ملت ما این است: جنگ چگونه پایان یابد؟ چه تضمینی برای جلوگیری از تکرار آن وجود دارد؟ استقلال و امنیت کشور چگونه حفظ خواهد شد؟ و کشور پس از این بحران بر چه پایه‌ای بازسازی خواهد شد؟

متأسفانه این روزها بخشی از بدنهٔ سیاسی و اجتماعی کشور، موسوم به «جریان اصلاح‌طلب» اما به واقع و شدیداً محافظه‌کار، هم در عرصهٔ داخلی و هم در عرصهٔ بین‌المللی ـ و دیگر جریانات همسو با آنان، که همواره کمتر به حمایت از مبارزات ضداستعماری و ضدسلطهٔ ملت ایران پرداخته‌اند، در این روزهای بسیار حساس و خطیر به واسطهٔ برخی از نمایندگان شناخته‌شده‌شان، تحت عناوین «عقلانیت»، «واقع‌بینی و واقع‌گرایی سیاسی» و «نجات موجودیت و اساس کشور»، با جسارت و اعتماد به‌نفس بسیار بیشتری به صحنه آمده، راهبردی را در میان جامعه تبلیغ می‌نمایند که به نظر اینجانب نتیجهٔ فاجعه‌آمیزی جز تباه ساختن دستاوردهای سترگ انقلاب بزرگ مردم ایران و پنبه کردن هر آنچه این ملت در طی چند دهه، به خصوص در طی این دو جنگ اخیر، با رشادت‌ها، شهادت‌ها و جان‌فشانی‌ها رشته‌اند ندارد و کشور را آشکارا و به تمامی به سوی بیشتر شدن سایهٔ جنگ، استمرار وضعیت تنش کنونی، از دست رفتن یا تضعیف حاکمیت ملی و استقلال سیاسی، مواجه شدن با خطر تجزیه و فرسایش سرزمینی، آسیب‌دیدن بیشتر زیرساخت‌ها، از دست رفتن همهٔ دستاوردها و شکست کامل و فاجعه‌بار ملت ایران و سرنوشتی همچون سرنوت لیبی، عراق، سوریه، لبنان، غزه و... خواهد انجامید.

انگیزهٔ اینجانب از نوشتن این وجیزه چیزی جز نگرانی از سرنوشت ایران و مردم این سرزمین نبوده، به‌هیچ‌وجه خواهان حمایت از یک جناح سیاسی و تضعیف جناح رقیب نیستم و بر اساس باور به این حقایق فلسفی و متافیزیکی که «تنها حقیقت می‌تواند ما را نجات دهد» و «حقیقت تمامیت است» و «تمامیت در اختیار هیچ‌کس به تنهایی نیست»، فرضم بر این است که بسیاری از اصلاح‌طلبان مذاکره‌گرا و نمایندگان فکری و سیاسی‌شان، همانند نیروهای مؤمن به گفتمان مقاومت، دغدغهٔ کشور و منافع ملی را دارند؛ و اختلاف من و حامیان گفتمان مقاومت با آنان بیش از آنکه بر سر اصلِ خیر و صلاح ایران باشد، بر سر تعریف این خیر، تشخیص اولویت‌ها و راه‌های تحقق آن است.

بنابراین، در اینجا به‌هیچ‌وجه قصد ندارم مواضع اصلاح‌طلبان و مذاکره‌گرایان را، که خود طیفی گسترده و جریانات گوناگونی را تشکیل داده، اما در این شرایط تاریخی جبههٔ واحدی را در برابر گفتمان مقاومت شکل داده‌اند، به نحو مطلق مورد انکار قرار دهم و حتی خواهم کوشید به بهترین وجه از منطق و استدلال‌هایشان دفاع نیز بنمایم، لیکن، صرفاً در جهت روشن شدن وضعیت، بالارفتن سطح خودآگاهی ملی و تاریخی جامعه و کمک به کشور برای خروجی شایسته از بحران‌ها و شرایط دشوار کنونی، به طرح چند پرسش انتقادی از آنان بپردازم؛ و برای این که نهایت انصاف خود را برای مردم، که در واقع مخاطبان اصلی این نوشته هستند، به نمایش گذارم، خواهم کوشید مواجهه‌ای انتقادی نیز با گفتمان و جبههٔ مقاومت، که خود را به آنان نزدیک‌تر می‌دانم، داشته باشم، تا بغرنجی، پیچیدگی و حساسیت شرایط کشور حتی‌المقدور آشکار گشته، همین امر احساس مسئولیت ما در قبال ایران و سرنوشت را صدچندان سازد. از این سو نیز، انتظار دارم منطق و مواضع مدافعان مقاومت از جانب مخالفان و نقادان بی‌درنگ و ساده‌اندیشانه و در فضایی عوامانه و پوپولیستی با برچسب‌هایی مانند جنگ‌طلبی، تندروی یا مخالفت با صلح نادیده گرفته نشود. گفتمان مقاومت، دست‌کم در صورت‌بندی‌ای که من از آن دفاع می‌کنم، هدفی مستقل و مقدس برای تداوم جنگ نیست، بلکه مسیری ضروری و گریزناپذیر برای حفظ کشور و تمامیت ارضی، استقلال و حق حاکمیت ملی آن و برای نقش‌آفرینی ایران به منزله یک قدرت منطقه‌ای و حتی به عنوان بازیگری جهانی و قرارگفتن در مسیر توسعه‌ای حقیقی، افزایش قدرت چانه‌زنی در پای میز مذاکره و فراهم‌کردن امکان صلحی پایدار و آبرومندانه است.

هدف نوشتهٔ پیشِ روی، روشن‌ترکردن ذهن هر دو سوی جامعهٔ دوقطبی‌شده، مبارزه با عوامزدگی و کاهش شکاف اجتماعی و کمک به شکل‌گیری نوعی خودآگاهی ملی برای عبوری مؤفقیت‌آمیز از بحران است. در چنین شرایطی، پرسش اصلی این نیست که چگونه خصم سیاسی خود را از میدان بدر کنیم، بلکه؛ باید بپرسیم کدام تحلیل و کدام راهبرد احتمال آسیب‌دیدن کشور را کمتر و امکان تحقق منافع ملی را بیشتر می‌کند.

### ۱. دو منطق؛ دو استراتژی

برای روشن‌کردن بحث، خواهانم دو منطق و دو استراتژی کلی را از یکدیگر متمایز کرده، در برابر هم قرار دهم تا هر یک از خوانندگان، در فضایی کاملاً عقلانی و غیراحساسی به قضاوت دربارهٔ این دو منطق و دو استراتژی بنشیند: نخست، منطق جریانات مذاکره‌گرا که این روزها در مواضع عزیزانی چون دکتر سیدمحمد خاتمی، دکتر حسن روحانی، دکتر جواد ظریف، دکتر احمد زیدآبادی، آقای غلامحسین کرباسچی، آقای حسین مرعشی، مهندس محمدرضا باهنر و... با شدّت و حدّت بسیار و اعتماد به‌نفسی بالا و به نحوی گسترده مطرح گردیده است؛ و دیگری منطق جریان عموم مقاومت است که با هدایت و راهبری کلی رهبر شهید، سید علی خامنه‌ای به نتایج و دستاوردهای کنونی‌اش رسیده است و بسیاری از سلحشوران و دلاورمردان این سرزمین، و نیز مردم حاضر در میادین، کماکان بر ادامه این مسیر تکیه و تأکید دارند. بدیهی است طرح این دو گفتمان و دو استراتژی، یعنی دو منطق مذاکره‌گرایی و مقاومت‌گرایی، صرفاً یک صورت‌بندی برای ارائهٔ بحث است، نه ادعایی مبنی بر اینکه همهٔ افراد و جریان‌ها را می‌توان دقیقاً در یکی از دوگانه‌های کاذب مذاکره‌گرا/ مقاومت‌گرا و در گروهی همگون جای داد. این صورت‌بندی دوگانه بیشتر به منظور وضوح‌بخشی به بحث و روشن‌سازی مؤلفه‌های گوناگون دو منطق و دو راهبرد مورد چالش در شرایط کنونی کشور است تا آحاد جامعه در صورت امکان به نحوی سهل‌تر و با خودآگاهی بالاتری در خصوص شرایط پیچیدهٔ ایران عزیزتر از جان بیندیشند.

اختلاف این دو منطق و این دو راهبرد فقط بر سر این نیست که «مذاکره کنیم یا نکنیم». اختلاف عمیق‌تر به تصویر باورمندان به آنها از جهان، تعریف قدرت، فهم استقلال، نسبت میدان و دیپلماسی، اولویت‌بندی مسائل ایران و تصورشان از آیندهٔ کشور مربوط است. منطق

> عبدالکریمی: مذاکره بدون پشتوانه قدرت و بازدارندگی، ممکن است به توافقی آسیب‌پذیر و نامتوازن بینجامد؛ توافقی که نه‌تنها تضمین‌کننده صلح پایدار نیست، بلکه می‌تواند استقلال سیاسی، قدرت چانه‌زنی و منافع ملی ایران را در برابر فشارهای آمریکا و غرب تضعیف کند.

> پایان جنگ، رفع تحریم‌ها و توسعه کشور، صرفاً با بیان اهداف مطلوب و تأکید بر ضرورت مذاکره محقق نمی‌شود؛ بلکه باید مشخص شود ایران با چه راهبردی، چه تضمین‌هایی برای اجرای تعهدات طرف مقابل و با اتکا به چه ظرفیت‌های سیاسی، اقتصادی و دفاعی می‌تواند به توافقی متوازن، صلحی پایدار و امنیت بلندمدت دست یابد.

مذاکره‌گرا معمولاً بر هزینهٔ تقابل، ضرورت کاهش تنش، رفع تحریم‌ها و بازگشت به زندگی عادی تأکید می‌کند. منطق مقاومت، در مقابل، می‌پرسد آیا طرف مقابل، یعنی غرب و آمریکایی‌ها، واقعاً خواهان توافق متوازن هستند؟ و اگر آنها از برتری اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک خود برای تحمیل خواسته‌هایشان استفاده کنند، ایران با چه اهرمی از استقلال تصمیم‌گیری و استقلال سیاسی خود دفاع خواهد کرد؟ لذا پاسخ به این پرسش که کدامیک از دو راهبرد «مذاکره یا جنگ» را برگزینیم، در گرو پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست:

- شرایط کنونی را چگونه می‌بینیم؟
- تحلیل‌مان از علل و عواملی که ما را به اینجا کشاند، چیست؟
- اولویت‌بندی مسائلمان کدامست؟
- راه برون‌شد را چگونه می‌دانیم؟
- برای برون‌شد از وضعیت کنونی کشور بر کدامین استراتژی و عوامل اجتماعی، سیاسی، حاکمیتی، اقتصادی و دیپلماتیک تکیه می‌کنیم؟
- به کدامیک از عوامل داخلی و خارجی بر دیگر عوامل اولویت بخشی می‌کنیم؟
- و شرایط مطلوب را چه می‌دانیم و بر اساس آن آینده ایران را چگونه تصویر می‌کنیم؟

بااین‌همه، هیچ‌یک از این دو منطق را نباید حقیقتی کامل و بی‌نیاز از نقد دانست. با الهام از این اصل هگلی که حقیقت را باید در تمامیت جست‌وجو کرد، می‌پذیرم که در دیدگاه نیروهایی که بر مذاکره با آمریکا و غرب تأکید می‌ورزند وجوهی از حقیقت وجود دارد که باید دیده شده، حتی از آنها دفاع کرد؛ همان‌طور که گفتمان مقاومت نیز باید نقاط ضعف و محدودیت‌های خود را بشناسد. بنابراین، مسئلهٔ ما، در حال حاضر، گزینشی هویتی میان دو اردوگاه سیاسی نیست؛ بلکه طراحی راهبردی است که دیپلماسی، بازدارندگی، بازسازی توان ملی و اصلاحات داخلی را در نسبتی سنجیده با یکدیگر قرار داده تا بتوانیم به کشور برای عبور از شرایط بسیار دشواری که با آن روبرو گردیده است یاری برسانیم.

## ۲. کوشش برای بازسازی منصفانهٔ دیدگاه اصلاح‌طلبان

در صورت‌بندی کلی، جریان موسوم به اصلاح‌طلبان و مذاکره‌گریان بر این باورند که ایران باید از وضعیت فرسایندهٔ جنگ، تحریم و بلاتکلیفی خارج شود و امکان بازسازی و زندگی عادی‌تری را به دست آورد. در این نگاه، تداوم تقابل با آمریکا بدون افق سیاسی روشن می‌تواند منابع کشور را تحلیل برد و هزینه‌هایی بر مردم تحمیل کند که با اهداف اعلام‌شدهٔ سیاست خارجی کشور تناسب ندارند. مذاکره و توافق، از این منظر، ابزارهایی برای پایان‌دادن به جنگ، کاهش تحریم‌ها، بازسازی زیرساخت‌ها و افزایش آزادی عمل کشورند. این دیدگاه مدعی است منافع ملی را از رقابت‌های جناحی جدا کرده، حفظ آن را بالاترین هدف سیاسی خویش تلقی می‌کند. تأکید بر محاسبهٔ هزینه‌های انسانی، اقتصادی و امنیتی تصمیم‌های سیاسی، توجه به آثار انسداد سیاسی و ضعف نهادهای کشور، دفاع از حقوق شهروندی، تکثر اجتماعی و حق اظهارنظر، و ضرورت سازگاری نسبی میان سیاست‌های اعلامی و عملکرد حکومت، از جمله وجوهی است که می‌توان آنها را، با اتخاذ رویکردی منصفانه، در نقد اصلاح‌طلبان و مذاکره‌جویان از وضعیت موجود و گفتمان مقاومت به رسمیت شناخت. نقطهٔ قوت دیگر این رویکرد آن است که هدف را با وسیله یکی نمی‌گیرد: مقاومت نظامی، اگر به حفظ کشور و استقلال کمک می‌کند، خودِ هدف نهایی نیست. هدف باید امنیت پایدار، رفاه عمومی، امکان توسعه و زندگی شرافتمندانهٔ مردم باشد. هر راهبردی که هزینه‌های سنگینی تولید کند، اما نتواند نشان دهد چگونه این هزینه‌ها به دستاوردی پایدار تبدیل می‌شوند، باید در معرض پرسش قرار گیرد.

من نیز همچنین با این اصل موافقم که مقاومت در برابر نظام سلطه، تقابل با آمریکا و اسرائیل و تصمیم‌های سیاست خارجی باید با توجه به پیامدهای واقعی آنها ارزیابی شوند، و نه صرفاً بر پایهٔ وفاداری ایدئولوژیک یا تصویر مطلوب و آرمانی هر جریان از واقعیت‌ها. من نیز می‌پذیرم اگر توافقی متقابل، قابل راستی‌آزمایی و نسبتاً پایدار بتواند خطر جنگ را کاهش دهد و امکان بازسازی کشور را فراهم کند، مذاکره می‌تواند انتخابی عقلانی و حتی ضروری باشد. مخالفت اما تحقق آن خودبه‌خود تضمین‌شده نیست. هر حلقه به شرایط و سازوکارهایی وابسته است که باید جداگانه توضیح داده شوند.

نخست، کاهش تنش لزوماً به تغییر پایدار ساختار تهدید منجر نمی‌شود. ممکن است توافقی از شدت بحران در مقطعی و به نحو موقتی بکاهد، بی‌آنکه رقابت راهبردی یا انگیزهٔ طرف مقابل برای اِعمال فشار از میان برود. اگر هزینهٔ نقض توافق برای یک طرف اندک و امتیازهای طرف دیگر برگشت‌ناپذیر باشد، توافق می‌تواند شکننده و ناموزون شود. بنابراین پرسش فقط این نیست که آیا مذاکره مطلوب است یا نه؛ بلکه مسئله این است که با چه شروطی، چه تضمین‌هایی، چه امکان راستی‌آزمایی و چه هزینهٔ قابل‌تصوری برای نقض تعهدات به پای میز مذاکره برای نیل به توافق رویم؟

دوم، کاهش تنش همیشه تابع ارادهٔ یک طرف نیست. در روابط بین‌الملل، قدرت نامتقارن می‌تواند به طرف قوی‌تر امکان دهد که از مذاکره برای تحمیل شروط خود استفاده کند. اگر تحلیل ما از رفتار طرف مقابل، اهداف راهبردی او و گزینه‌های جایگزین ایران غافل بماند، «واقع‌گرایی» مورد ادعای اصلاح‌طلبان ممکن است به توصیه‌ای ساده برای سازگاری با وضع موجود تبدیل شود. شناخت واقعیت جهان یک‌طرفه آسیب‌پذیر باشد؛ در عین حال که می‌پذیرم، قدرت نیز اگر به دستاورد سیاسی قابل سنجش تبدیل نشود، به‌تنهایی تضمین‌کنندهٔ موفقیت نیست. لذا پرسش این است: مذاکره و نیل به یک توافق متوازن بدون قدرت در میدان چگونه امکان‌پذیر است؟ اصلاح‌طلبان به ما بگویند که چه تضمینی وجود دارد که ما در میز مذاکره به توافقی متوازن دست یابیم؟

چهارم، در بعضی صورت‌بندی‌های اصلاح‌طلبانه، بحران ایران بیش از اندازه به انسداد سیاسی یا عملکرد یک جناح فروکاسته می‌شود. انسداد سیاسی و ناکارآمدی نهادی واقعیت‌هایی مهم‌اند، اما تمام مسئله نیستند. ساختار اقتصاد، الیگارشیسم و فساد، تاریخ دولت مدرن در ایران، شکاف دولت و ملت، موقعیت ژئوپلیتیکی کشور و ساختار نابرابر نظام بین‌الملل نیز باید در تحلیل حضور داشته باشند. تغییر کارگزاران، بدون تغییر سازوکارهای تصمیم‌گیری، پاسخ‌گویی و توزیع قدرت، ممکن است همان مشکلات را با بازیگرانی تازه بازتولید کند.

پنجم، منافع ملی مفهومی بدیهی و بی‌منازعه نیست. آیا برای حفظ و دفاع از منافع ملی ما ایرانیان در شرایط کنونی اولویت نخست، حفظ استقلال و بازدارندگی است؟ یا کاهش تحریم‌ها و بهبود زندگی مردم؟ یا تمامیت ارضی، آزادی‌های سیاسی، توسعه یا ترکیبی از این اهداف؟ این امور الزاماً متعارض نیستند، اما در شرایط بحرانی ممکن است وزن و ترتیب آنها محل اختلاف باشد. پس اصلاح‌طلبان و هر تحلیلگر دیگری باید روشن کند بر اساس چه معیارهایی منافع ملی را تعریف و اولویت‌بندی می‌کند؛ و چه شواهدی ممکن است او را به اصلاح تحلیل خود وادارد.

ششم، سیاست خارجی را نمی‌توان به انتخاب میان ایران و غرب فروکاست. رابطهٔ ایران با چین، روسیه، کشورهای همسایه و دیگر قدرت‌ها نیز اهمیت دارد؛ با این حال، هیچ‌یک از این بازیگران نیز لزوماً متحدی بی‌قیدوشرط یا جایگزینی کامل برای دیگری نیستند. اگر اصلاح‌طلبان مدعی برخورداری از راهبردی جامع هستند، آنان در راهبرد خود باید بسنجند که هر گزینه تا چه اندازه وابستگی‌های راهبردی را متنوع، قدرت چانه‌زنی را تقویت و ظرفیت اقتصادی و فناورانهٔ کشور را در بلندمدت افزایش می‌دهد.



مطلق با هر مذاکره، بدون سنجش شرایط و پیامدها، همان‌قدر می‌تواند غیرواقع‌بینانه باشد که اعتماد مطلق به مذاکره. با این وصف، در مقابل اصلاح‌طلبان و مذاکره‌گرایان پرسش‌های سترگی وجود دارد که باید بدان‌ها اندیشیده شود و ما نمی‌توانیم با دراهبام قرار دادن پاسخ آنها سرنوشت و آیندهٔ کشور و ملت را در افقی بیش از اندازه ناروشن رقم زنیم.

## ۳. انتقاد اصلی من به گفتمان اصلاح‌طلبی: ساده‌سازی یک مسئلهٔ چندلایه

### طرح چند پرسش از جریان موسوم به اصلاح‌طلبان

با وجود نقاط قوت مذکور، نقد اصلی من آن است که در گفتمان اصلاح‌طلبی، مسئله‌ای پیچیده و چندمجهولی به معادله‌ای ساده و خطی تبدیل می‌شود: کاهش تنش، سپس توافق، بعد رفع تحریم و در نهایت توسعه و عادی‌شدن زندگی. این زنجیره ممکن است در شرایطی تحقق یابد، ضروری است؛ اما شناخت واقعیت نباید با پذیرش تغییرناپذیری روابط قدرت اشتباه گرفته شود. پرسش من از جریان موسوم به اصلاح‌طلبان این است: آیا مناسبات قدرت و مناسبات میان ملل در روابط بین‌الملل تغییرناپذیر است؟ اگر روابط قدرت در نظام بین‌الملل تغییرناپذیر بود، هیچ‌یک از ملت‌ها در مبارزات ضداستعماری و ضدسلطهٔ خود نباید پیروز می‌شدند و هیچ‌گاه نیز نوبت به قدرت هژمونیک آمریکایی‌ها نمی‌رسید.

سوم، نقد من به اصلاح‌طلبان و بخش‌هایی از جریان به‌اصطلاح اصلاح‌طلبی آن است که نقش بازدارندگی و قدرت چانه‌زنی را به اندازهٔ کافی در معادلهٔ دیپلماسی وارد نمی‌کنند. مذاکره در خلأ انجام نمی‌شود. توان دفاعی، ظرفیت اقتصادی، انسجام اجتماعی، اعتبار تعهدات و گزینه‌های جایگزین بر نتیجهٔ مذاکره اثر می‌گذارند. دیپلماسی بدون پشتوانهٔ قدرت ممکن است در برابر فشار یک‌طرفه آسیب‌پذیر باشد؛ در عین حال که می‌پذیرم، قدرت نیز اگر به دستاورد سیاسی قابل سنجش تبدیل نشود، به‌تنهایی تضمین‌کنندهٔ موفقیت نیست. لذا پرسش این است: مذاکره و نیل به یک توافق متوازن بدون قدرت در میدان چگونه امکان‌پذیر است؟ اصلاح‌طلبان به ما بگویند که چه تضمینی وجود دارد که ما در میز مذاکره به توافقی متوازن دست یابیم؟

چهارم، در بعضی صورت‌بندی‌های اصلاح‌طلبانه، بحران ایران بیش از اندازه به انسداد سیاسی یا عملکرد یک جناح فروکاسته می‌شود. انسداد سیاسی و ناکارآمدی نهادی واقعیت‌هایی مهم‌اند، اما تمام مسئله نیستند. ساختار اقتصاد، الیگارشیسم و فساد، تاریخ دولت مدرن در ایران، شکاف دولت و ملت، موقعیت ژئوپلیتیکی کشور و ساختار نابرابر نظام بین‌الملل نیز باید در تحلیل حضور داشته باشند. تغییر کارگزاران، بدون تغییر سازوکارهای تصمیم‌گیری، پاسخ‌گویی و توزیع قدرت، ممکن است همان مشکلات را با بازیگرانی تازه بازتولید کند.

پنجم، منافع ملی مفهومی بدیهی و بی‌منازعه نیست. آیا برای حفظ و دفاع از منافع ملی ما ایرانیان در شرایط کنونی اولویت نخست، حفظ استقلال و بازدارندگی است؟ یا کاهش تحریم‌ها و بهبود زندگی مردم؟ یا تمامیت ارضی، آزادی‌های سیاسی، توسعه یا ترکیبی از این اهداف؟ این امور الزاماً متعارض نیستند، اما در شرایط بحرانی ممکن است وزن و ترتیب آنها محل اختلاف باشد. پس اصلاح‌طلبان و هر تحلیلگر دیگری باید روشن کند بر اساس چه معیارهایی منافع ملی را تعریف و اولویت‌بندی می‌کند؛ و چه شواهدی ممکن است او را به اصلاح تحلیل خود وادارد.

ششم، سیاست خارجی را نمی‌توان به انتخاب میان ایران و غرب فروکاست. رابطهٔ ایران با چین، روسیه، کشورهای همسایه و دیگر قدرت‌ها نیز اهمیت دارد؛ با این حال، هیچ‌یک از این بازیگران نیز لزوماً متحدی بی‌قیدوشرط یا جایگزینی کامل برای دیگری نیستند. اگر اصلاح‌طلبان مدعی برخورداری از راهبردی جامع هستند، آنان در راهبرد خود باید بسنجند که هر گزینه تا چه اندازه وابستگی‌های راهبردی را متنوع، قدرت چانه‌زنی را تقویت و ظرفیت اقتصادی و فناورانهٔ کشور را در بلندمدت افزایش می‌دهد.

از این رو، نقد من این نیست که اصلاح‌طلبان چرا خواهان صلح، کاهش تحریم، افزایش سرمایه‌گذاری خارجی و بهبود زندگی مردم‌اند؛ من نیز با این اهداف همدلم. لیکن، نقد من این است که اهداف مطلوب، جای استراتژی تحقق آنها را نمی‌گیرند. گفتن اینکه باید جنگ پایان یابد، کشور توسعه پیدا کند و روابط خارجی بهبود یابد، با نشان‌دادن مسیر واقعی رسیدن به این اهداف یکسان نیست. پرسش دشوار همچنان باقی است: چگونه، با اتکا به چه نیروهایی، از طریق چه ترتیباتی و با چه تضمین‌هایی ما به مطالباتی چون حفظ استقلال و امنیت، پایان حقیقی جنگ و صلح پایدار دست یابیم؟

## ۴. نقاط قوت گفتمان مقاومت

برخلاف گفتمان اصلاح‌طلبِ مذاکره‌گرا، گفتمان مقاومت بر واقعیتی تأکید می‌کند که در هر تحلیل سیاست خارجی باید جدی گرفته شود: نظام بین‌الملل عرصه‌ای خنثی و برابر نیست. کشورها در موقعیت‌های متفاوتی از قدرت قرار دارند و برخی دولت‌ها می‌کوشند از برتری اقتصادی، نظامی و فناورانهٔ خود برای محدودکردن انتخاب‌های دیگران استفاده کنند. از این منظر، تهدید خارجی و ساختار سلطه را نمی‌توان از تحلیل وضعیت ایران حذف کرد یا همهٔ مشکلات را صرفاً نتیجهٔ انتخاب‌های داخلی دانست.

نقطهٔ قوت دوم در گفتمان مقاومت، توجه به استقلال تصمیم‌گیری و بازدارندگی است. اگر طرف مقابل باور کند که فشار و حمله می‌تواند بدون هزینهٔ جدی به امتیازگیری منجر شود، انگیزهٔ استفاده از این ابزارها یقیناً افزایش خواهد یافت. حفظ ظرفیت دفاعی و اعتبار بازدارندگی می‌تواند بخشی از شرایط لازم برای مذاکره‌ای متوازن‌تر باشد. به همین دلیل، مقاومت را نباید الزاماً در برابر دیپلماسی قرار داد، بلکه برعکس، در یک راهبرد سنجیده، بازدارندگی می‌تواند به مذاکره پشتوانه بدهد و مذاکره می‌تواند ظرفیت‌های قدرت را به دستاورد سیاسی تبدیل کند.

نقطهٔ قوت سوم در گفتمان مقاومت، توجه به موقعیت تاریخی و ژئوپلیتیکی خاص ایران است. امنیت کشور فقط درون مرزهای آن تعیین نمی‌شود و روابط منطقه‌ای، توازن قدرت، مسیرهای انرژی، ظرفیت‌های اقتصادی و فناوری و مناسبات قدرت‌های بزرگ نیز بر آن اثر می‌گذارند. این‌ها عواملی است که اصلاح‌طلبان مذاکره‌گرا آنها را در محاسبات و راهبرد خود به میان نمی‌آورند. گفتمان مقاومت دست‌کم این پرسش را در مرکز قرار می‌دهد که ایران در نظم منطقه‌ای و بین‌المللی چه جایگاهی دارد و چگونه می‌تواند از تبدیل‌شدن به موضوع تصمیم دیگران جلوگیری کند، پرسشی که به هیچ‌وجه دالّ مرکزی گفتمان اصلاح‌طلبی نیست.

نقطهٔ قوت چهارم در گفتمان مقاومت، تأکید بر خودآگاهی تاریخی و هویت مستقل است. مسئلهٔ ایران را نمی‌توان فقط به مدیریت روزمرهٔ بحران یا محاسبهٔ کوتاه‌مدت هزینه و فایده فروکاست.

> به اعتقاد عبدالکریمی، یکی از نقاط قوت گفتمان مقاومت، توجه به نابرابری قدرت در نظام بین‌الملل و ضرورت حفظ استقلال تصمیم‌گیری ایران است؛ رویکردی که با تأکید بر بازدارندگی و افزایش قدرت چانه‌زنی، می‌تواند پشتوانه‌ای برای مذاکرات متوازن‌تر و جلوگیری از تحمیل خواسته‌های طرف مقابل فراهم کند.

> مقاومت بدون افق سیاسی روشن، برنامه مشخص برای بازسازی اقتصاد و معیارهای دقیق سنجش موفقیت، ممکن است به فرسایش توان ملی و افزایش هزینه‌های اجتماعی منجر شود؛ ازاین‌رو، گفتمان مقاومت باید نشان دهد چگونه می‌توان قدرت دفاعی را به امنیت پایدار، توسعه اقتصادی، تقویت اعتماد عمومی و بهبود زندگی مردم تبدیل کرد.

حکمران

سال دوم ◆ شماره سی‌وشش ◆ پنجشنبه، ۳۰ مهر ۱۴۰۵ ◆ ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ◆ ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

عبدالکریمی با تأکید بر ضرورت بازسازی توان ملی، مبارزه با فساد و ناکارآمدی، تقویت تولید و فناوری و ترمیم اعتماد عمومی، معتقد است استقلال و قدرت دفاعی بدون اصلاحات داخلی و تقویت بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی نمی‌تواند به‌تنهایی ضامن موفقیت راهبردی ایران و عبور پایدار از بحران باشد.

فهم تاریخ، فرهنگ، هویت و تجربهٔ سیاسی جامعه در صورت‌بندی منافع ملی و تشخیص افق‌های آینده نقش دارد. توسعهٔ پایدار نیز صرفاً افزایش مصرف یا جذب سرمایه نیست؛ باید پرسید کشور چه نوع قدرتی می‌خواهد بسازد، چگونه استقلال تصمیم‌گیری را حفظ می‌کند و چه نسبتی میان پیشرفت، هویت و جایگاه تاریخی خود برقرار می‌سازد.

**۵. پرسش‌هایی جدی در برابر گفتمان مقاومت**

بااین‌حال، دفاع از مقاومت و گفتمان آن نباید به مصون‌کردن آن از نقد بینجامد. مهم‌ترین ضعف بخشی از این گفتمان آن است که گاهی پایداری در برابر فشار را با موفقیت راهبردی یکی می‌گیرد. مقاومت ممکن است مانع تحمیل ارادهٔ طرف مقابل شود، اما برای آنکه به مؤفقیت سیاسی تبدیل شود، باید به امنیت پایدار، افزایش قدرت چانه‌زنی، تقویت اقتصاد، حفظ زیرساخت‌ها و انسجام اجتماعی بینجامد. بقای ظرفیت برای مقاومت یا وجود شبکه‌ای از نیروهای مقاومت در منطقه، به‌خودی‌خود مساوی با تحقق هدف راهبردی، یعنی غلبه بر فشارهای خارجی و بین‌المللی نیست.

گفتمان مقاومت با پرسشی سهمگین، مسئولیتی بسیار سنگین و فشار طاقت‌فرسایی روبروست. رهبران و فرماندهان نظامی و دفاعی ما همواره با این دلنگرانی روبرویند که مبادا بازدارندگی همیشه موفق نباشد و کشور را با خطر سوءبرداشت و تشدید ناخواستهٔ بحران مواجه نماید. اگر افزایش هزینهٔ فشار برای طرف مقابل، به‌درستی محاسبه و کنترل نشود، ممکن است به جنگی گسترده‌تر و خسارت‌هایی سنگین‌تر منجر شود. بنابراین، گفتمان مقاومت باید هر لحظه مراقب باشد که چگونه میان حفظ اعتبار بازدارندگی و جلوگیری از تشدید جنگ توازن برقرار کند؛ چه زمانی تداوم تقابل به نفع منافع ملی است و چه زمانی باید از ابزارهای دیگر بهره بگیرد. برنخبگان و همهٔ نیروهای ملی است که به کشور و نیروهای دفاعی آن در یک چنین شرایط سهمگین تاریخی یاری رسانند نه این‌که دائماً به آنها از پشت خنجر زده، با ارائهٔ تصویری سیاه و سراسر ضعف جبههٔ مقاومت و حمایت مردمی از آنها را به نفع دشمنان کشور تضعیف سازند.

این سخن انتقادی اصلاح‌طلبان به گفتمان مقاومت نیز کاملاً درست است که قدرت ملی را نمی‌توان به قدرت نظامی فروکاست. می‌توان با اصلاح‌طلبان همسویی نشان داد که توان دفاعی مهم است، اما قدرت اقتصادی، علم و فناوری، سرمایهٔ انسانی، کیفیت نهادها، اعتماد عمومی، مشروعیت سیاسی و انسجام اجتماعی نیز اجزای قدرت ملی‌اند. کشوری که از نظر نظامی توانمند، اما از نظر اقتصادی فرسوده و از نظر اجتماعی بی‌اعتماد باشد، با محدودیت‌های جدی روبه‌رو خواهد شد. اما، از سوی دیگر، اصلاح‌طلبان مذاکره‌گرا نیز توجه داشته باشند، رفاه اقتصادی نیز به‌تنهایی جایگزین امنیت و استقلال راهبردی نیست. کشور نیازمند راهبردی جامع است که همهٔ این ابعاد را در پیوند با یکدیگر ببیند.

همچنین، گفتمان مقاومت باید تصویری ایجابی و روشن‌تر از ایرانِ پس از بحران ارائه کند. ایرانِ آینده فقط نمی‌تواند ایرانی باشد که شکست نخورده یا تسلیم نشده است. باید روشن شود اقتصاد آن چگونه بازسازی می‌شود، فساد و ناکارآمدی چگونه کاهش می‌یابد، رابطهٔ دولت و ملت چگونه ترمیم می‌شود، آزادی‌ها و حقوق شهروندی چه جایگاهی دارند، و کشور چه نوع توسعه‌ای را دنبال می‌کند. اگر این پرسش‌ها بی‌پاسخ بمانند، مقاومت ممکن است از وسیله‌ای برای حفظ کشور به هدفی خودبسنده تبدیل شود و ضعف‌های داخلی را از میدان دید خارج کند و همین امر سبب افزایش خشم و نارضایتی نسبت به شرایط کشور و شرایط مقاومت شود. نیروهای وفادار به گفتمان انقلاب از هم‌اکنون، هم به جهت همسو کردن برخی از مردم معترض و هم در جهت ایجاد امید و افق‌های تازه، باید خود را در جهت پاسخ‌گویی و رفع ابهامات مذکور ارتقا بخشند.

لذا دفاع از استقلال نباید به معنای نادیده‌گرفتن هزینهٔ اجتماعی تصمیم‌ها باشد. مقاومت پایدار به پشتیبانی اجتماعی، اعتماد عمومی و توان اقتصادی نیاز دارد. اگر هزینه‌های راهبردی به شکلی نامتوازن بر دوش گروه‌های مختلف جامعه قرار گیرد و سازوکار پاسخ‌گویی و توضیح عمومی وجود نداشته باشد، شکاف میان تصمیم‌گیرندگان و شهروندان افزایش می‌یابد. بنابراین، تقویت مقاومت و بازسازی رابطهٔ دولت و ملت دو مسئلهٔ جدا از هم نیستند؛ بلکه هر یک می‌تواند شرط پایداری دیگری باشد.

**۶. فراتر از دوگانه: راهبرد ترکیبی و اولویت‌بندی روشن**

از نظر من، خروج پایدار از وضعیت «نه جنگ، نه صلح» به ترکیبی سنجیده از سه عنصر نیاز دارد: بازدارندگی حساب‌شده، بازسازی اقتصادی و فرهنگی توان ملی داخلی و دیپلماسی هدفمند در جهت حفظ و تقویت دستاوردهای مقاومت. این پیشنهاد، سازشی لفظی میان دو اردوگاه نیست؛ بلکه دعوت و فراخوانی است در جهت تلاش برای حفظ ایران، مراقبت از سرنوشت ملت، و قرار دادن هر ابزاری، هم مقاومت نظامی و هم دیپلماسی، در خدمت هدفی روشن و سنجش‌پذیر.

نخست، بازدارندگی امری ناگزیر است ـ چون آمریکا، بلوک غرب و متحدان منطقه‌ای‌شان راه دیگری در برابر ما ننهاده‌اند ـ و صدالبته باید حفظ شود، اما نه به‌صورت تعهدی نامحدود به تشدید تقابل. معیار موفقیت، صرفاً افزایش هزینه برای دشمن یا نشان‌دادن پایداری نیست؛ معیار آن است که این ظرفیت چگونه احتمال حمله را کاهش می‌دهد و به بهبود موقعیت سیاسی و امنیتی ایران کمک می‌کند. بازدارندگی باید با ارزیابی منظم توان واقعی کشور، هزینه‌های اقتصادی و اجتماعی، خطر سوءمحاسبه و امکان تبدیل قدرت به دستاوردهای دیپلماتیک و اقتصادی همراه باشد.

دوم، بازسازی توان ملی از رهگذر سیاست‌های داخلی باید جزء جدایی‌ناپذیر راهبرد ملی گفتمان مقاومت باشد. مبارزه با اُلیگارشیسم اقتصادی، مبارزه با فساد، اصلاح ساختار اداری، افزایش کارآمدی دولت، تقویت تولید و فناوری، حفظ زیرساخت‌ها، کاهش نابرابری‌های آسیب‌زا و بازسازی اعتماد عمومی، تنها موضوعاتی برای دوران پس از بحران نیستند. این امور خود بخشی از توان مقاومت و استقلال‌اند. بدون قدرت داخلی، ظرفیت دفاعی فرسوده می‌شود؛ و بدون راهبرد خارجی سنجیده، اصلاحات داخلی نیز ممکن است زیر فشار بیرونی محدود یا ناکام بماند.

سوم، دیپلماسی باید هدفمند باشد. اما متأسفانه دستگاه دیپلماسی کشور، به دلیل سیطرهٔ فرهنگ غرب‌گرایی و غرب‌سالاری بر این دستگاه و به تبع خود دولت، در جهت تقویت مقاومت و هدفمند عمل نمی‌کند. دستگاه دیپلماسی کشور باید بداند هدف مذاکره صرفاً برگزاری مذاکره یا کاهش موقت تنش نیست؛ بلکه هدف باید پایان‌دادن به جنگ، کاهش خطر حملهٔ مجدد، فراهم‌کردن امکان بازسازی و ایجاد ترتیباتی برای اجرای تعهدات دشمنان کشور باشد. هر توافق باید از نظر توازن امتیازها، قابلیت راستی‌آزمایی، دوام و هزینهٔ نقض آن ارزیابی شود. توافق متقابل و قابل اتکا می‌تواند بهترین گزینه باشد؛ لیکن، توافق نامتوازن و شکننده ممکن است امنیت بلندمدت را تضعیف کند.

در این چارچوب، اولویت فوری باید پایان‌دادن واقعی به وضعیت جنگی و شرایط «نه‌جنگ‌نه‌صلح» و جلوگیری از تکرار آن باشد؛ اما «پایان جنگ» نباید به هر قیمت و به بهای از دست‌رفتن استقلال سیاسی و قدرت تصمیم‌گیری کشور تعریف شود. به همین ترتیب، «حفظ استقلال» نیز نباید به معنای پذیرش هر هزینهٔ ممکن یا نادیده‌گرفتن زندگی مردم باشد. اولویت‌بندی درست یعنی تعیین کنیم در هر مرحلهٔ تاریخی کدام هدف فوریت بیشتری دارد و چه ترکیبی از ابزارها احتمال تحقق هم‌زمان امنیت، استقلال و رفاه را افزایش می‌دهد.

**۷. جمع‌بندی: نقد منصفانه، خودآگاهی ملی و تمامیت مسئله**

اختلاف من با اصلاح‌طلبان و بخش‌هایی از گفتمان اصلاح‌طلبی بر سر اصل صلح، رفاه یا منافع ملی نیست، بلکه بر سر تعریف منافع ملی، شناخت ساختار قدرت جهانی، وزن بازدارندگی و نحوهٔ تبدیل اهداف مطلوب به راهبردی عملی است. اصلاح‌طلبان به‌درستی بر هزینه‌های جنگ، ضرورت کاهش تنش، حقوق شهروندی و اصلاح حکمرانی تأکید می‌کنند، اما باید توضیح دهند چگونه توافقی پایدار و متوازن به دست می‌آید و چگونه از بازگشت فشار جلوگیری می‌شود. در مقابل، باورمندان به گفتمان مقاومت به‌درستی استقلال، قدرت چانه‌زنی و نابرابری ساختاری نظام بین‌الملل را برجسته می‌کنند، اما آنان نیز باید روشن سازند چگونه مقاومت به صلح پایدار، توسعه، انسجام اجتماعی و بهبود زندگی مردم منتهی خواهد شد.

ازاین‌رو، هیچ‌یک از دو گفتمان به‌تنهایی کفایت نمی‌کند. مذاکره بدون پشتوانهٔ قدرت ممکن است به توافقی آسیب‌پذیر بینجامد، و مقاومت بدون افق سیاسی و معیار سنجش موفقیت ممکن است فرسایشی شود؛ اصلاح داخلی بدون توجه به فشارهای خارجی ممکن است ناکام بماند؛ و بازدارندگی بدون توسعه و اعتماد اجتماعی ممکن است خود به عاملی برای فرسایش قدرت ملی بدل شود.

اگر اصلاح‌طلبان و همفکرانشان بر منافع ملی، پرهیز از دوقطبی‌سازی و اصلاح تدریجی تأکید می‌کنند، باید این اصول را در تحلیل همهٔ ابعاد مسئله به کار بندند و از ساده‌سازی ژئوپلیتیک و فروکاستن راه‌حل به مذاکره بپرهیزند. اگر ما نیز از مقاومت و استقلال دفاع می‌کنیم، باید نشان دهیم که این دفاع چگونه به امنیت پایدار، اقتصاد نیرومند، حکمرانی پاسخ‌گو و جامعه‌ای برخوردار از اعتماد و مشارکت منجر می‌شود. در غیر این صورت، هر دو طرف ممکن است به جای حل مسئله، فقط تصویر مطلوب خود از مسئله را تکرار کنند، بی‌آنکه در معنایی حقیقی، غیراحساسی و غیرشعاری به حل مشکلات کشور در این شرایط بسیار دشوار کمکی کنند.

پیشنهاد من به هر دو سوی بحث و هر دو قطب جامعه این است: به‌جای تکیهٔ یک‌طرفه و یکسویه بر این‌که مذاکره نشانه ضعف است یا مقاومت نشانه جنگ‌طلبی، باید پرسید هر گزینه در شرایط واقعی و پیچیدهٔ ایران چه هدفی را دنبال می‌کند، بر چه برآوردی از رفتار طرف مقابل استوار است، چه هزینه‌هایی دارد، چه اهرم‌هایی را ایجاد یا از میان می‌برد و چه پیامدهای بلندمدتی برای استقلال، امنیت، توسعه و زندگی مردم به بار می‌آورد. این پرسش‌ها باید دربارهٔ همهٔ گزینه‌ها، از توافق و مصالحه تا بازدارندگی و تقابل، با معیاری یکسان مطرح شوند.

لذا، هدف هریک از نیروهای اجتماعی نباید غلبه بر گفتمان اصلاح‌طلبان یا تضعیف یک جریان سیاسی رقیب باشد؛ هدف باید کمک به ارتقای سطح خودآگاهی ملی و کاهش شکاف در جامعه‌ای باشد که در شرایط خطرناک کنونی بیش از هر زمان به گفت‌وگوی عقلانی نیاز دارد. ایران نه با مذاکره به‌خودی‌خود نجات می‌یابد و نه با مقاومت به‌خودی‌خود. آنچه ضرورت دارد، فهم تمامیت مسئله و طراحی راهبردی است که دیپلماسی، بازدارندگی و بازسازی داخلی را در خدمت حفظ استقلال، امنیت پایدار و سعادت عمومی قرار دهد.



ایران نه با مذاکره به‌خودی خود نجات می‌یابد و نه با مقاومت به‌تنهایی؛ راه عبور از بحران، پیوند سنجیده دیپلماسی هدفمند، بازدارندگی حساب‌شده و بازسازی توان اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور است تا ضمن حفظ استقلال و قدرت تصمیم‌گیری ملی، خطر تکرار جنگ کاهش یابد و زمینه برای صلح پایدار، توسعه و بهبود زندگی مردم فراهم شود.

سال دوم ◦ شماره سی‌وشش ◦ پنجشنبه، ۳۰ مهر ۱۴۰۵ ◦ ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ◦ ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶
@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

# از اره‌برقی میلی تا پویش دلارسوزی؛ تناقض منتقدان دلار




حسین عباسی‌فر
پژوهشگر اقتصادی

پاییز دو سال پیش، وقتی «خاویر میلی» در خیابان‌های بوئنوس‌آیرس یک اره‌برقیِ روشن را بالای سرش می‌چرخاند و نعره می‌زد که می‌خواهد دولت را تکه و پاره کند، یا زمانی که بنرهای غول‌پیکرِ اسکناس صد دلاری را با تصویر چهره خودش در ورزشگاه‌ها به اهتزاز درمی‌آورد و وعده می‌داد که بانک مرکزی آرژانتین را منفجر کرده و پول ملی کشورش (پزو) را به زباله‌دان تاریخ می‌فرستد، اتفاق عجیبی در فضای رسانه‌ای تهران رخ داد.

همین اقتصاددانانِ غرب‌گرا، روزنامه‌نگارانِ بازار آزاد و مقلدانِ وطنی آن‌ها در داخل ایران، از فرط ذوق سر از پا نمی‌شناختند! ستون‌های روزنامه‌ها و کانال‌های تلگرامی پر شد از تمجید و ستایش برای مردی که حتی نام سگ‌هایش را هم به افتخار اقتصاددانان مکتب شیکاگو و بازار آزاد انتخاب کرده بود. هیچ‌کس در آن روزها نپرسید: «آدم عاقل با اره‌برقی به میتینگ سیاسی می‌رود؟!» یا «چرا با بنرِ پولِ یک کشور خارجی برای پول ملی خودت خط و نشان می‌کشی؟!» برعکس؛ همه به به و چه چه می‌کردند که ببینید چطور یک سیاستمدار با «کنش نمادین و رسانه‌ای» در حال تغییر انتظارات تورمی و شکستن تابوهای ذهنی جامعه است! حتی وقتی او در واشنگتن یک اره‌برقی طلایی به ایلان ماسک هدیه داد، باز هم برایش کف زدند؛ هرچند نتیجه آن شوک‌درمانیِ آمریکایی در آرژانتین، سقوط بیش از ۵۳ درصد مردم به زیر خط فقر، اخراج ده‌ها هزار کارگر و کارمند و فرار میلیاردها دلار سرمایه از آن کشور بود.

### یک بام و دو هوایِ «لیبرال‌ها» در برابر کنش نمادین

حالا صحنه را به خیابان‌های ایران بیاورید. رهبر انقلاب فرمان راهبردی «اسقاط دلار» را صادر می‌کنند و مردمِ پیشگام، برای اینکه این مطالبه در پیچ‌وخم نامه‌نگاری‌های اداری خاک نخورد، پیش‌دستانه وارد میدان می‌شوند و با به آتش کشیدن اسکناس یا تصویر دلار، یک «کنش نمادین و رسانه‌ای» به راه می‌اندازند تا قبحِ دلارپرستی در جامعه بشکنند.

اما ناگهان همان جماعتی که برای اره‌برقیِ رئیس‌جمهور آرژانتین و بنرهای دلاری‌اش غش و ضعف می‌رفتند، به همراه طیفِ «لیبرال‌های ریشو»، ژستِ عقلانیت می‌گیرند و شروع به تمسخر می‌کنند! یکی فریاد «وا اسلاما» سر می‌دهد، یکی سوزاندن نماد استعمار اقتصادی را با سوزاندن کتاب مرجع پزشکی «هاریسون» مقایسه می‌کند، و دیگری طعنه می‌زند که چرا با کار نمایشی و رسانه‌ای به جنگ اقتصاد می‌روید؟!

این تناقضِ حیرت‌انگیز از کجا می‌آید؟ چطور وقتی یک اقدام فرهنگی و رسانه‌ای در خدمتِ «آقایی و سلطنتِ دلار» و نابودی پول ملی یک کشور باشد، نامش می‌شود «نبوغ ارتباطی و علامت‌دهی هوشمندانه به بازار»؛ اما وقتی دقیقاً از همان ابزار رسانه‌ای و روانی برای «تحقیر و اسقاط دلار» و دفاع از آبروی پول ملی استفاده شود، نامش می‌شود «کار غیرعلمی، احساسی و خرافی»؟!

ما نمی‌توانیم در خیابان و راهپیمایی، با مشت‌های گره‌کرده «مرگ بر آمریکا» بگوییم، اما در اتاق‌های تصمیم‌گیری اقتصادی، بر پیشانیِ «اقتصاد آمریکایی» بوسه بزنیم! تا روزی که شعارِ «مرگ بر آمریکا» به «مرگ بر اقتصاد آمریکایی»، «مرگ بر دلار آمریکایی» و «مرگ بر اسلامِ سرمایه‌داریِ آمریکایی» ترجمه نشود، آتشِ خیابان کارساز نخواهد افتاد.

حقیقت این است که دعوای منتقدان با پویش دلارسوزی، بر سرِ «روش» نیست؛ بر سرِ «قبله» است! هر دو حرکت (چه بنر دلاری در آرژانتین و چه آتش زدن دلار در ایران) دقیقاً یک کار واحد را انجام می‌دهند: «تغییر ذهنیت و فرهنگ بازار از طریق تصویرسازی». اما از نظر شیفتگان سرمایه‌داری، شکستن بتِ پول ملی به پای دلار یک فضیلت است، ولی شکستن بتِ دلار به پای استقلال ملی، گناهی نابخشودنی است؛ چرا که دودِ بی‌اعتبار شدن دلار، مستقیم به چشم محتکرانی می‌رود که بیش از صد میلیارد دلار از ثروت این کشور را انبار کرده‌اند و مردم عادی را سپرِ منافع خود ساخته‌اند.

جایی که باید به منتقدان حق داد! با تمام این اوصاف، اگر بخواهیم منصفانه و بدون تعارف به ماجرا نگاه کنیم، در یک نقطه باید به طعنه‌زنندگان حق داد! بله؛ صرفِ آتش زدن کاغذِ دلار در خیابان یا فضای مجازی، به تنهایی منجر به اسقاط واقعی دلار در اقتصاد ایران نخواهد شد، اگر یک تناقض بزرگ در حکمرانی ما حل نشود.

چرا با وجود اینکه اکثریت مردم ایران در تمام عمرشان حتی یک اسکناس دلار را از نزدیک ندیده‌اند، قیمتِ لبنیات، مسکن، فولاد و سیمانی که در داخل همین خاک و با دست کارگر ایرانی تولید می‌شود، باید ثانیه‌به‌ثانیه با نرخِ اسکناسِ دشمن در بازار آزاد هماهنگ شود؟ پاسخ روشن است: چون هنوز در لایه‌هایی از بدنه کارشناسی و مدیریتی کشور، «بچه‌های مکتب شیکاگو» و مدیرانِ دلارپرست حاکم‌اند؛ کسانی که با علوم انسانیِ ترجمه‌ای و مسموم تربیت شده‌اند و اقتصاد را نه برای رفاه جامعه، بلکه با عینک دلالان وال‌استریت می‌بینند.

پویش مردمیِ دلارسوزی، اولین گامِ بیداری و شکستنِ طلسم در کف جامعه بود تا خرید و فروش سلاح دشمن به یک منکر اجتماعی تبدیل شود؛ اما این آتش زمانی به هدف نهایی خود می‌رسد که حرارتش از خیابان عبور کند و نسخه‌های پوسیده‌ی «پسران شیکاگو» را بر روی میز مسئولانِ اقتصادی نیز به خاکستر تبدیل کند.

> چرا زمانی که خاویر میلی، رئیس جمهور آرژانتین، با اره‌برقی و نمایش نمادین اسکناس‌های دلاری به میدان آمد، برخی طرفداران اقتصاد بازار آزاد در ایران این اقدامات را نشانه جسارت و تحول اقتصادی دانستند، اما هنگامی که پویش مردمی دلارسوزی با هدف مقابله نمادین با سلطه دلار شکل گرفت، همان ابزار رسانه‌ای با تمسخر برخی از همان جریان‌ها مواجه شد؟ این دوگانگی، پرسش‌هایی درباره معیارهای قضاوت منتقدان و نگاه آنان به استقلال اقتصادی مطرح می‌کند.

> مقابله با سلطه دلار و کاهش وابستگی اقتصاد ایران به پول آمریکا، صرفاً با آتش زدن اسکناس یا اجرای پویش‌های رسانه‌ای محقق نمی‌شود؛ بلکه این اقدامات زمانی به نتیجه می‌رسند که با اصلاح سیاست‌های اقتصادی، تقویت پول ملی، کاهش وابستگی قیمت کالاهای داخلی به نرخ ارز و تغییر رویکردهای مدیریتی همراه شوند. به باور نویسنده، شکستن انحصار ذهنی دلار باید از سطح شعار و خیابان فراتر برود و در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کشور نیز نمود پیدا کند.

حکمران

سال دوم ● شماره سی‌وشش ● پنجشنبه، ۳۰ مهر ۱۴۰۵ ● ۱۱ جمادی‌الاولی ۱۴۴۸ ● ۲۲ اکتبر ۲۰۲۶

@HokmranTV | @HokmranOnline | info@hokmran.com | Hokmran.com

# چرا ما غربزده‌ایم!



جواد تقی‌زاده فیروزجایی

سال ۱۴۰۴ سال عجیبی برای کشور ایران بوده است؛ سالی که در آن برخی از نخبگان علمی و نظامی ایران در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه به دست آمریکا و اسرائیل ترور شدند. در ادامه، بعضی ها معتقد هستند با حذف یکباره‌ی ارز ترجیحی بدون فراهم کردن مقدمات آن شرایط برای کودتای ۱۸ و ۱۹ دی فراهم شد. این کودتا، کاتالیزوری برای شروع جنگ تحمیلی دوم۴۰ روزه ایجاد کرد که با ترور رهبر و فرزندان این مرز و بوم همراه بود. سرانجام با بیانیه‌ای از «شعام» به آتش‌بس رسید، بعد این آتش بس فرصتی شد تا دشمن پس از این آتش‌بس، دستاوردهایی را که در میدان جنگ نتوانسته بود به دست آورد، در عرصه جنگ دیپلماسی و شناختی کسب کند؛ دستاوردهایی مانند محاصره دریایی ایران، شکست انسجام در نیروهای سیاسی داخلی و از دست دادن حدود یک‌چهارم خاک لبنان (که به خاطر حمله به حزب الله لبنان که به پشتیبانی از ایران پس از شروع جنگ آمده بود) که از آن به عنوان ابزار فشار در مذاکرات استفاده نمود. در ادامه هم مذاکرات به تفاهم نامه ای رسید که که با نظری دیگری از رهبر معظم انقلاب همراه بود.

> وابستگی آموزشی و فکری، سلطه رسانه‌ای و جذابیت رفاه و امنیت غرب، از جمله عواملی هستند که به بازتولید نگاه غرب‌گرا در میان نخبگان ایرانی کمک کرده‌اند؛ روندی که می‌تواند اعتماد به نفس ملی را تضعیف کند و الگوهای غربی را به معیار سنجش پیشرفت تبدیل سازد. این وابستگی در کنار تضعیف نهادهای بومی، زمینه تقلید از الگوهای وارداتی را در حوزه‌های مختلف فراهم می‌کند.

در این حوادث، چیزی که توجه مرا به خود جلب کرده، این است که علیرغم ضربه‌ای که دشمنان ایران به ما زده‌اند و با وجود اینکه از تعامل با غرب (از مذاکرات سعدآباد گرفته تا برجام، تفاهم‌نامه قاهره برای مکانیزم ماشه، و دو جنگِ حین مذاکره) هیچ خیری ندیده‌ایم، برخی مسئولان و نخبگان سیاسی حاضرند منافع ملی ایران را قربانی کنند تا در نظم آمریکایی جهان جای بگیرند. اگر فقط بخش کوچکی از این تلاش را صرف تعامل راهبردی با چین و روسیه می‌کردند، دست‌کم در شاخص امنیت اقتصادی و سیاسی در این بحران نبودیم.

بعضی افراد با غرض‌ورزی این شبهه را مطرح می‌کنند که روسیه و شوروی در قرن‌های گذشته بخش‌هایی از ایران را جدا کرده‌اند و ... (با این استدلال می‌توان به فرانسه، آمریکا، انگلیس، ترکان عثمانی، اعراب و غیره نیز رسید). من در اینجا وارد پاسخ به این افراد نمی‌شوم و فقط مختصر می‌گویم که سیاست و دیپلماسی نه تنها قرنی نیست، نه تنها دهه‌ای نیست، بلکه هر سال، هر لحظه موضعی است. نمی‌توان روسیه و چین امروز را - که در شورای امنیت قطعنامه ۲۲۳۱ (اسنپ‌بک) را از کار انداخته‌اند، قطعنامه اخیر بحرین علیه تنگه هرمز را وتو کرده‌اند، علی‌رغم تحریم‌های غربی با ما مراودات تجاری دارند و در جنگ کمک اطلاعاتی و عملیاتی می‌کنند - با آمریکا و غرب مقایسه کرد که شدیدترین تحریم‌های انسانی را علیه ما وضع کرده‌اند و جنگ‌هایی علیه ما راه انداخته‌اند که دستشان به کودکان و حدود ۱۰ هزار ایرانی در سال اخیر آغشته است و ادعای تصاحب نفت و تمامیت ارضی تنگه هرمز را دارند.

به طور خلاصه، غرب‌زدگی در دیپلماسی بسیاری از نخبگان سیاسی ما فریاد می‌زند. این به رفتار چند شخص برنمی‌گردد، بلکه از تفکر بسیاری از نخبگان نشأت می‌گیرد. در اینجا سعی خواهم کرد به این سؤال پاسخ دهم که چرا بسیاری از نخبگان ما غرب‌زده هستند.

بخش مهمی از این پاسخ به هژمونی‌ای برمی‌گردد که نظم لیبرال دمکراسی غربی پس از جنگ سرد ایجاد کرده است. این هژمونی صرفاً نظامی نیست؛ بلکه هژمونی غربی در حوزه‌های علمی، فرهنگی و اقتصادی (که با ابزار رسانه تثبیت می‌شود،) محورهای اصلی آن هستند. با توجه به این نکته، غرب‌زدگی بسیاری از نخبگانمان را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

**۱. وابستگی آموزشی و فکری** - تسلط دانشگاه‌ها، مجلات علمی و مراکز تولید دانش غرب بر نظام آموزش و اندیشه کشور ما است. به عنوان مثال اکثریت کتب، مجلات، همایش‌ها... علمی در مراکز غربی هستند که نظام ارزش گزاری و ارتقاء دانشگاهیان مان بر مستند بودن در آن شاخص ها قرار دارد مانند مقالات ISI.

**۲. نظریه وابستگی (Dependency Theory)** - قرار گرفتن کشورهای جهان سوم در موقعیت وابسته نسبت به اقتصاد و فناوری کشورهای غربی است. مثال آن قطعات تولیدی صنعتی بسیاری از کارخانه ها، نیروگاه ها و واردات محصولات نفتی و پتروشیمی، مواد اولیه در داروسازی... و در مقطع زمانی مهمی از کشورهای بلوک غربی تامین می شده است.

**۳. بورژوازی کمپرادور (Comprador Class)** شکل‌گیری طبقه‌ای از نخبگان که منافع اقتصادی و سیاسی خود را در همکاری با قدرت‌های خارجی می‌بینند. برای این مثال ها کافی است مثلا اگر به بسیاری از سرمایه داران ایرانی نگاه بیندازیم که بعد از خصوصی‌سازی‌های دهه هفتاد شمسی ایران شکل گرفته اند، بسیاری از سهام داران اصلی در معادن، فولاد و خودرو سازی مثل شرکت کروز خودشان یا خانواده شان دارای تابعیت کشورهای غربی بوده اند و یا مثلا در خودروسازی، سالها ظرفیت تولید کشور را در اختیار خودروهای فرانسوی قرار داده بودند. در حوزه سیاسی نیز کافی است آماری گرفته شود که چند تعداد از فرزندان نخبگان سیاسی ما در غرب هستند که در بسیاری از موارد دولت آمریکا برای فشار به ایران، به تهدید اخراج آقازاده‌های مسئولان می پرداخت.

**۴. غرب‌زدگی فرهنگی** - تلقی فرهنگ و سبک زندگی غربی به‌عنوان معیار برتری و پیشرفت. مثال این تلقی را در سینمای قوی کشورهای غربی باید دید که سالها در زمان استراحت مان در جعبه تلوزیون، داشتند این تلقی را در ذهنمان جا می انداختند. امروزه با انحصار و تسلط شبکه‌های اجتماعی، اگر غیر این تفکر در کسی باشد باید تعجب کرد!.

**۵. شرق‌شناسی خودتحقیرانه (Self-Orientalism)** - پذیرش تصویر غرب از خود و بازتعریف هویت ملی بر اساس روایت‌های غربی.
مثال این برای ما آسان است که از کتابهای تاریخی هرودوت و ویلدورانت گرفته تا کتاب‌های مولوی شناسی نیکلسون تا حتی کتاب‌های تاریخ اسلام متفکران غربی.

**۶. استعمار و مداخلات سیاسی خارجی** - کودتاها، اشغال‌ها و حمایت از حکومت‌های وابسته برای حفظ نفوذ سیاسی و اقتصادی.
مثال‌های آن برای کشور ما فراوان است که از عهدنامه‌های دارسی، کودتای ۱۲۹۹، اشغال ایران توسط متفقین، کودتای ۲۸ مرداد، فشار انگلیس برای جداسازی استان بحرین، ... تا کوتای ۱۸ و ۱۹ دی و جنگ ۴۰ روزه. این فعالیت ها نوعی خود تحقیری در بعضی نخبگان سیاسی مان القاء می کند که مثلا حاضر باشند در مقابل غربی که خود سلاح هسته ای دارد و در موارد زیادی تهدید هسته ای مان می کند، پیشنهاد محدود سازی غنی سازی و یا تعلیق فعالیت‌های علمی در این حوزه را بدهند.

**۷. مدرنیزاسیون تقلیدی از بالا** - تلاش دولت‌ها برای نوسازی از طریق تقلید مستقیم از نهادها و الگوهای غربی بدون توجه به شرایط بومی.
برای این مورد می توان مقابله با عشایر نشینی دوران پهلوی اول تا موارد دیگری مانند خصوصی سازی‌های بخش‌های استراتژیک کشور مانند معادن و پتروشیمی، تاسیس بانک‌های فراوان خصوصی بر مبنای نظام اقتصادی بازار آزاد (در تسخیرغرب) علارغم شرایط تحریمی،...که

> غرب‌زدگی در دیپلماسی بسیاری از نخبگان سیاسی ایران ریشه در تفکری دارد که نظم لیبرال دموکراسی غربی را معیار پیشرفت و قدرت می‌داند؛ تفکری که در حوزه‌های علمی، فرهنگی، اقتصادی و رسانه‌ای تقویت شده و گاه منافع ملی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از نگاه نویسنده، این هژمونی فکری باعث می‌شود برخی تصمیم‌گیران، تعامل با غرب را حتی به بهای نادیده گرفتن ظرفیت‌های شرقی دنبال کنند.

خودشان اسپانسر و مروج برای نظم لیبرال دمکراسی غربی و سبک زندگی آنها شده‌اند.

**۸. نظام آموزشی استعماری** - آموزش نخبگان بر اساس ارزش‌ها، تاریخ و الگوهای توسعه غربی. در این مورد می‌توان گفت که بعد از انقلاب سعی شده محتوا کتب درسی اصلاح شود ولی در عمل با تاسیس مدارس خصوصی و غیرانتفاعی مرجعیت آموزش و پرورش در حوزه کمرنگ شده است. درحوزه دانشگاهی مثال‌های متعددی مانند تدریس الگوهای اقتصادی و مدیریتی غربی در دانشگاه ها و جهت دهی و ارزش گزاری نخبگان بر اساس مستندات مقالات ISI...است و از نگاهی دانشگاه‌های ما در نظم علمی غربی تعریف شده اند که هزینه آموزش و غربالگری نخبگان ما را تا مراحل کارشناسی به عهده می گیرند، و در مراحل تحقیقات و خروجی علمی تحصیلات تکمیلی و بالاتر به مراکز غربی می فرستند[۵].

**۹. جذابیت رفاه و امنیت غرب** - تمایل نخبگان به انتقال سرمایه، خانواده و آینده حرفه‌ای خود به کشورهای غربی. سالهاست که استعمار و کشورهای غربی با هوشمندی در اقتصاد و سیاست، غارت از کشورهای جهان سوم، تسط علمی و صنعتی، با فتنه گری و سرریز کردن جنگ به کشورهای توسعه نیافته توانسته اند نسبتا جامعه ای مرفه و امن در کشور خودشان فراهم آورند و نخبگان جهان را برای زندگی در کشورشان ترغیب نمایند که این خود موتور محرکه برای پیشرف مضاعف ان کشورها شده است.

**۱۰. هژمونی رسانه‌ای غرب** - سلطه رسانه‌ها، سینما، شبکه‌های اجتماعی و صنایع فرهنگی غرب بر افکار عمومی. مثال‌های هژمون رسانه ای غرب در ایران که چشمگیر است از شبکه‌های ماهواره ای تا شبکه‌های اجتماعی ای که حتی اجازه پست شخصی برای سرداران شهید کشور و قربانیان میناب را نمی دهند. اهمیت این هژمونی برای آمریکا می توان در نحوه تصاحب پلتفرم چینی تیک تاک به وضوح دید.

**۱۱. برتری علمی و فناوری غرب و تبلیغات آن** - موفقیت‌های علمی و صنعتی غرب که نوعی احساس عقب‌ماندگی و تقلید را در کشورهای دیگر ایجاد می‌کند. برای این مورد فقط اظهارات آقای ظریف وزیر خارجه وقت ایران که قرار بود حقوق ملت ایران را در آمریکا مذاکرات با آمریکا زنده کند را نقل می کنم "آمریکا می تواند با یک بمب سیستم دفاعی ما را از کار بندازد". موضوع مهم تر از دستاوردهای علمی غرب، تبلیغات رسانه‌های غربی از دستاوردهایشان می باشد. امروزه میبینم که در دوران جنگ سرد، شوروی در بسیاری از عرصه‌های علمی برتر بوده و حتی امروزه چین نیز این برتری فناوری را در بسیاری از حوزه ها را دارد ولی به نداشتن رسانه ای هژمون، دستاوردهای علمی شان کمتر دیده می شود. مثال دیگر، مرجعیت ارزش گذاری جوایز علمی مانند نوبل و فیلد... در غرب می باشد.

**۱۲. بحران اعتماد به نفس ملی** - احساس ضعف تاریخی و ناتوانی در حل مسائل داخلی که به الگوگیری افراطی از خارج منجر می‌شود. مثال آن را در تاکیدات رهبر شهید در سخنرانی ها آن روشن است[۱] و متاسفانه در اظهاران نخبگان سیاسی (مرحوم مهندس ترکان: قدرت رقابت در هیچ صنعتی جز قرمه‌سبزی و آبگوشت بزباش را نداریم) و حتی طنزهای استندآپ کمدی ها می توان دید.

**۱۳. تضعیف نهادهای بومی** - کاهش اعتبار سنت‌های فکری، دینی، فرهنگی و اجتماعی بومی در برابر الگوهای وارداتی. کافی است که حضورجوانان در گلفروشی ها و پست هایشان را در روز ولنتاین و هالوین را در مقایسه با روز پدر و یا مادر دید.

**۱۴. زبان و سلطه معرفتی** - تبدیل زبان‌های غربی (به‌ویژه انگلیسی) به زبان اصلی علم، فناوری و ارتباطات جهانی. اینکه هژمون غربی زبان انگلیسی را به عنوان زبان ارتباطی جهانی معرفی می کند خودش یک پیشرانه برای تسلط فرهنگی غربی است که یک وجهه ساده آن این است که اکثر خانواده‌های فرزندانشان را از سن‌های کم وارد آموزشگاه‌های زبان انگلیسی غربی می کنند که از طریق کتب درسی، فرهنگ غربی و برتر بودن آن از سن کم نهادینه می شود که متاسفانه مسئولان آموزش و پروش ما از تدوین محتوی معادل با فرهنگ ایرانی غافل هستند.

**۱۵. جهانی‌شدن (Globalization)** - ادغام جوامع در شبکه‌های اقتصادی، فرهنگی و اطلاعاتی تحت رهبری قدرت‌های غربی. مثال آن را می توان در سیاست‌های بانک مرکزی ایران در راستای بانک جهانی برای حذف ارز ترجیحی دید، یا عهدنامه محیط زیستی پاریس و یا تلاش برای پیوستن به سند ۲۰۳۰ یونسکو برای آموزش و پرورش...

**۱۶. دیپلماسی نخبگان و شبکه‌های فراملی** - ارتباط نخبگان با دانشگاه‌ها، اندیشکده‌ها، بنیادها و سازمان‌های بین‌المللی غربی. اگر سری به دفتر بورس وزارت علوم بزنیم می بینیم که غریب به اکثریت مطلق فرصت‌های مطالعاتی اساتید، دانشجویان...با نهادهای علمی و فکری غربی است.

**۱۷. فرار مغزها و بازتولید نخبگان غرب‌گرا** - تحصیل و اشتغال نخبگان در غرب و انتقال ارزش‌ها و نگرش‌های آن به کشور مبدأ

> نویسنده با اشاره به مفاهیمی همچون بورژوازی کمپرادور، استعمار نو و وابستگی معرفتی، معتقد است بخشی از نخبگان سیاسی و اقتصادی، منافع و آینده خود را در پیوند با قدرت‌های خارجی تعریف می‌کنند؛ مسئله‌ای که از نگاه او، استقلال تصمیم‌گیری و اولویت‌بندی منافع ملی را با چالش مواجه می‌سازد. او همچنین شبکه‌های فراملی، منافع شخصی و فرصت‌طلبی سیاسی را از عوامل تداوم این گرایش در میان برخی نخبگان می‌داند.

رامی



**۱۸. استعمار نو (Neocolonialism)** - حفظ نفوذ قدرت‌های بزرگ از طریق ابزارهای اقتصادی، مالی، فرهنگی و سیاسی بدون اشغال مستقیم. استعمار نو برای تسط بر کشورها و غارت غیر مستقیم منابع آنها از نهاد هایی مانند شورای امنیت سازمان ملل، بانک جهانی IMF، اعمال ابزار مالی FATF و آژانس بین المللی هسته ای... برای مهار کشورها استفاده می کند.

**۱۹. استعمار دیجیتال (Digital Colonialism)** - وابستگی به پلتفرم‌ها، زیرساخت‌های ابری، هوش مصنوعی و فناوری‌های اطلاعاتی تحت کنترل شرکت‌های غربی. به وضوح رقابت شدید در کشورهای توسعه یافته برای حاکمیت در فناوری اطلاعات و توسعه هوش مصنوعی در پلتفرم ها، جستجوگرها و شبکه ها برای کنترل و حتی اعمال سیاست‌های حاکمیتی برای خودشان است[۳].

**۲۰. وابستگی معرفتی (Epistemic Dependency)** - تصور اینکه راه‌حل همه مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی باید از نظریه‌ها و الگوهای غربی استخراج شود. این تصور از زمان مشروطه در ذهن نخبگان سیاسی آن دوران مانند سید حسن تقی زاده که می گفت "فرق سر تا نوک ناخن پا غربی بشویم" تا الان که هیئت حاکمه دیپلماسی کشور ما که تقلای ورود به نظم جهانی غرب حتی با هزینه دادن از منافع ملی (مانند محدودیت غنی سازی) نهادینه شده است.

**۲۱. پرستیژ اجتماعی غرب** - تبدیل تحصیل، اقامت، تابعیت یا ارتباط با غرب به نماد منزلت اجتماعی و موفقیت فردی. این مورد را به وضوح در جذب هیئت علمی دانشگاه ها حتی بصورت پیش شرط در بعضی موسسات و ارتقاء در مسئولیت‌های دولتی می توان دید. مثالی دیگری اظهار نظر دکتر پزشکیان در مناظرات انتخاباتی که می گفت "من دوره مدیریت در آمریکا، انگلستان، سوئیس و تایلند دیدم".

**۲۲. منافع شخصی و فرصت‌طلبی سیاسی** - بهره‌برداری برخی نخبگان از حمایت خارجی برای کسب قدرت، ثروت یا مشروعیت سیاسی. در زمان شاه دیده ایم که آمریکا و انگلستان به صورت علنی و یا پنهانی نخبگان سیاسی طرفدار غرب و یا مزدور غربی را به مسئولیت‌های بالای اجتماعی رسانده اند. به عنوان مثال حلقه افراد کودتای ۱۲۹۹ تا افرادی مانند ارتشبد زاهدی. البته شبکه پنهان نفوذ هم در جمهوری اسلامی برخی نخبگان غربزده را به مسئولیت‌های بالا می رساند که شاید سالهای آینده نام آنها آشکار شود ولی حداقل در جنگ‌های اخیر امریکا و اسرائیل می توان دید که نخبگان نظامی، سیاسی و علمی ضد آنها در معرض حذف و ترور آنها قرار دارند. گواه دیگر وجود این افراد به تهدید ترامپ لو دادن مزدوران خارجی صاحب نفوذ در ایران در سال ۱۴۰۴ برای اقدام علیه حکومت.

**۲۳. ضعف پروژه‌های بومی توسعه** - ناتوانی نخبگان داخلی در ارائه الگوهای موفق و مستقل توسعه که اعتماد جامعه را جلب کند. متاسفانه همانطور که هجمه رسانه ای که فناوری‌های موشکی و پهپادی ما را تمسخر می کردند، الگوهای اقتصادی غیر لیبرالی یا اقتصاد مقاومتی را نیز مورد هجمه قرار می دهند و پیشرفت اقتصادی را در پیاده سازی الگوهای اقتصادی غربی و در ارتباط با نهادهای اقتصادی آنها می بینند. غافل از اینکه موقعیت ژئوپلتیک ما این اجازه را به ما نمی دهد[۲].

در پایان می‌توان ذکر کرد که در ایران، طبقه متوسط جدید شهری شکل گرفته است که سبک زندگی، مصرف و ارزش‌های خود را از غرب اقتباس می‌کند. نخبگانی از این طبقه (و یا کسانی که برای جلب رأی این طبقه تلاش می‌کنند)، ناخودآگاه یا خودآگاه، در تصمیم‌گیری‌های خود به سمت کشورهای غربی گرایش دارند؛ حتی اگر این گرایش به ضرر منافع ملی باشد. موارد بیست‌وسه‌گانه‌ای که در بالا ذکر شد، ریشه‌های این «غرب‌زدگی» را نشان می‌دهند. مسلماً کشوری که می‌خواهد در مسیر استقلال واقعی حرکت کند، باید این ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی را شناسایی و برطرف سازد، تا در تاریخ معاصر دیگر در تعامل، اشغال و جنگ با کشورهای غربی چنین هزینه‌ای نپردازد.

این مقاله به هیچ‌وجه علیه کسانی نیست که در کشورهای غربی زندگی کرده‌اند، یا در آنجا درس خوانده‌اند و یا اعتبار علمی خود را از نظام دانشگاهی غرب گرفته‌اند؛ چراکه خودِ من نیز در زمره همین افراد هستم. بخش مهمی از غرب‌زدگی به عملکرد ضعیف خودِ ما و از دست دادن فرصت‌ها بازمی‌گردد.

با وجود نهادهای عریض و طویل علمی و فرهنگی، پرسش این است که چرا کارایی آنها ضعیف است؟ نمونه‌اش آن روحانی است که در مقام یک مدیر ارشد فرهنگی، پس از اعدام پسرش پوششی بر تن می‌کند که با جایگاه مسئولیتش در تناقض بود؛ یا رئیس اسبق کمیسیون امنیت ملی مجلس که پس از پایان مسئولیتش به نقد هزینه‌های ایران در سوریه می‌پردازد، بی‌آنکه الفبای اهمیت ژئوپلیتیک سوریه را برای کشورمان درک کند.

اتفاقاً من معتقدم کسانی که با فرهنگ غربی آشنایی دارند، شاید با دید بازتری بتوانند فرهنگ غرب‌گرایی کشور را اصلاح کنند؛ تا برخلاف کارشناسان، روشنفکرنمایان و رزونامه نگارانی که با یک وجهه پیشرفت غربی روبرو می‌شوند و لبخند و احوالپرسی آنها را می‌بینند، منافع ملی کشورشان را فراموش می‌کنند. عکس سلفی نمایندگان مجلس با خانم موگورینی تا عکس غیر متعارف آقای عراقچی دیپلمات ارشد در برجام از جان کری و برنز در حین مذاکرات، تا خرابی دستشویی هتل رئیس جمهور چین در ایران و عدم ملاقات اقای روحانی با ایشان صحنه‌های تلخی در غرب زدگی حتی مسئولان به ظاهر ارزشی بالای حکومتی را ترسیم کرد.

در پایان تأکید می‌کنم: هر کسی حق دارد فرهنگ غربی را برتر بداند یا آن را ستایش کند، اما خطاب ما به نخبگانی است که با اظهارات یا اعمالشان، بدون در نظر گرفتن واقعیت‌ها (تحلیل رئالیستی از موقعیت کشور در این مکان، در این زمان و با توجه به استعدادهای خاص[۴])، منافع ملی کشور را قربانی گرایشات غربی خود می‌کنند.

> به باور نویسنده، عبور از غرب‌زدگی مستلزم شناسایی ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی آن، تقویت نهادهای بومی و ارائه الگوهای مستقل توسعه است؛ چراکه آشنایی با فرهنگ غرب به‌خودی‌خود مسئله نیست، بلکه قربانی کردن منافع ملی در برابر گرایش‌های غربی، محور اصلی نقد مقاله به شمار می‌رود. از این منظر، استقلال واقعی زمانی محقق می‌شود که تصمیم‌گیری‌ها بر پایه واقعیت‌های ژئوپلیتیکی، توانمندی‌های داخلی و اولویت‌های ملی صورت گیرد.

## مراجع

[۱] https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=998

[۲] جواد تقی زاده فیروزجایی، "چرا ایران، آلمان و ژاپن نمی شود؟"
https://tasnimnews.ir/3588246

[۳] Mejias, Ulises A., and Nick Couldry. "Data grab: The new colonialism of big tech and how to fight back." Data grab. University of Chicago Press, 2024.

[۴] "قمه در خانه قدرت دفاعی" جواد تقی زاده فیروزجایی سایت جدال
https://jedaal.tv/a/13613

[۵] "موئلفه‌های قدرت در جامعه دانشگاهی" خبرگزاری ایسنا، جواد تقی زاده فیروزجایی،
https://isna.ir/xdVPwS

صاحب‌امتیاز و مدیر مسئول: سیدیاسر جبرائیلی
زیر نظر شورای سردبیری
چاپخانه: مجتمع چاپ ایران کهن
۸۸۳۴۴۳۸۷-۵۴۸۸۹۰۰۰
پست الکترونیک: info@hokmran.com
آدرس: خ انقلاب، خ منیری جاوید، پلاک ۸۷، طبقه ۷، واحد ۷۰۴
کدپستی: ۱۳۱۴۶۶۳۶۳۶
حکمران — روایت عمیق سیاست و اقتصاد
حکمران رسانه شماست، در انتشار آن مشارکت کنید

# مرز بعدی چین

## پکن چگونه برتری واشنگتن را در فضای ماورای جو به چالش می‌کشد؟



سام برزنیک
پژوهشگر ارشد در مرکز امنیت و فناوری‌های نوظهور دانشگاه جورج‌تاون



برتری انحصاری آمریکا در فضا رو به پایان است. چین با موشک‌های قابل استفاده مجدد، منظومه‌های ماهواره‌ای، سامانه BeiDou و تسلیحات ضدماهواره‌ای به‌سرعت فاصله را کم کرده است. این روند هم رقابت اقتصادی با استارلینک را تشدید می‌کند و هم وابستگی فضایی ارتش آمریکا را به یک نقطه ضعف تبدیل می‌سازد.

صبح ۱۹ اوت، شرکت هوافضایی چینی LandSpace موفق شد پس از پرتاب یک موشک از شمال‌غرب چین، بوستر آن را جدا کرده و روی زمین فرود آورد. این نخستین بازیابی موفق یک موشک توسط یک شرکت چینی روی خشکی بود و تنها شش هفته پس از نخستین بازیابی موشک در تاریخ چین، توسط پیمانکار اصلی دولتی این کشور در دریای چین جنوبی، رخ داد. این موفقیت‌ها آغاز عصر موشک‌های قابل استفاده مجدد در چین را نشان می‌دهند؛ فناوری‌ای که می‌تواند ظرفیت صنعت فضایی این کشور را به‌شدت افزایش دهد.

واشنگتن تاکنون واکنش چندانی به این تحولات نشان نداده است. آمریکا همچنان بیش از دو برابر هر کشور دیگری پرتاب فضایی انجام می‌دهد و بیشترین تعداد ماهواره را در مدار دارد، اما چین به‌سرعت در حال کاهش فاصله است. تعداد پرتاب‌های سالانه شرکت‌های چینی از ۳۹ مورد در سال ۲۰۲۰ به ۹۲ مورد در سال ۲۰۲۵ رسیده است. هم‌زمان، درخواست مجوز برای استقرار صدها هزار ماهواره مخابراتی ارائه شده و شمار شرکت‌های فضایی چین افزایش یافته است.

این پیشرفت‌ها پیامدهای اقتصادی و نظامی مهمی دارند. شرکت‌های چینی می‌توانند در آینده‌ای نزدیک در ارائه خدماتی مانند اینترنت ماهواره‌ای با شرکت‌های آمریکایی رقابت کنند. از سوی دیگر، ارتش آزادی‌بخش خلق چین برای دستیابی به برتری نظامی در فضا، در حال توسعه ماهواره‌ها و سلاح‌های ضدماهواره‌ای است. این روند تهدیدی جدی برای ارتش آمریکا محسوب می‌شود که برای ارتباطات، ناوبری، شناسایی اهداف، حملات دقیق و هشدارهای موشکی به سامانه‌های فضایی وابسته است.

پس از جنگ سرد، آمریکا برتری فضایی خود را امری تضمین‌شده تلقی کرد؛ اما اکنون با گسترش توانایی‌های چین، این تصور دیگر قابل اتکا نیست. مزیت‌های هزینه‌ای چین می‌تواند رقابت را برای شرکت‌های آمریکایی دشوارتر کند و افزایش توان نظامی پکن نیز احتمال تبدیل شدن فضا به میدان نبرد را بالا ببرد.

**• پرتاب!**

برنامه فضایی چین به دهه ۱۹۵۰ بازمی‌گردد؛ زمانی که مائو تسه‌تونگ نوسازی ارتش و توسعه فناوری را در اولویت قرار داد. چین در سال ۱۹۷۰ نخستین ماهواره خود را به فضا فرستاد و در دهه ۱۹۸۰ پژوهش‌های فضایی را به اولویتی ملی تبدیل کرد. با این حال، نقطه عطف اصلی در جنگ خلیج فارس طی سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱ رخ داد؛ زمانی که ارتش آمریکا با بهره‌گیری از ماهواره‌ها توانست نیروهای خود را در محیط بیابانی هدایت کند، اطلاعات میدان نبرد را سریع‌تر انتقال دهد و عملیات‌های هماهنگ‌تری اجرا کند. پکن با مشاهده این برتری فناورانه، تلاش برای جبران عقب‌ماندگی خود را سرعت بخشید.

چین در سال ۲۰۰۰ توسعه سامانه ناوبری ماهواره‌ای BeiDou را آغاز کرد تا وابستگی خود به GPS آمریکا را کاهش دهد. در سال ۲۰۱۵ نیز «نیروی پشتیبانی راهبردی» را برای تجمیع مأموریت‌های فضایی، سایبری و جنگ الکترونیک ایجاد کرد؛ سازمانی که بعدها منحل شد. در همان سال، سند سفید ارتش چین فضا را حوزه‌ای حیاتی برای امنیت ملی معرفی کرد. از آن زمان، چین ماهواره‌های ارتباطی، ناوبری، اطلاعاتی و شناسایی متعددی توسعه داده است.

گسترش فعالیت‌های تجاری نیز نقش مهمی در این پیشرفت داشته است. پکن در سال ۲۰۱۴ بخش‌هایی از صنعت فضایی را به روی سرمایه‌گذاری خصوصی گشود و از آن زمان بیش از ۴۰۰ شرکت تجاری فضایی در چین شکل گرفته‌اند. دولت مرکزی و دولت‌های استانی با تأمین مالی، ارائه یارانه و فراهم کردن دسترسی به تأسیسات و فناوری‌های دولتی از این شرکت‌ها حمایت کرده‌اند. در سال ۲۰۲۵، مأموریت‌های تجاری ۵۴ درصد کل مأموریت‌های فضایی چین را تشکیل می‌دادند و ۸۴ درصد فضاپیماهای چینی پرتاب‌شده به مدار، ماهواره‌های تجاری بودند.

در فناوری موشک‌های قابل استفاده مجدد، شرکت آمریکایی SpaceX همچنان پیشتاز است و پنج مورد از هر شش پرتاب فضایی آمریکا را انجام می‌دهد. با این حال، بازیابی موفق بوسترهای موشکی چین در ماه‌های ژوئیه و اوت نشان داد پکن می‌تواند طی یک دهه به رقیبی جدی تبدیل شود. این فناوری هزینه پرتاب را کاهش می‌دهد، سرعت انجام مأموریت‌ها را افزایش می‌دهد و توسعه منظومه‌های بزرگ ماهواره‌ای را آسان‌تر می‌کند.

چین همچنین قصد دارد با شبکه اینترنت ماهواره‌ای استارلینک متعلق به SpaceX رقابت کند. منظومه‌های Guowang و Qianfan برنامه دارند طی حدود یک دهه آینده نزدیک به ۳۰ هزار ماهواره مخابراتی پرتاب کنند. هرچند این شبکه‌ها هنوز بسیار کوچک‌تر از استارلینک با بیش از ۱۱ هزار ماهواره هستند، ظرفیت تبدیل شدن به رقبایی جدی را دارند. Qianfan نیز توافق‌های آزمایشی برای استفاده از شبکه خود با کشورهایی مانند برزیل، قزاقستان، مالزی و ترکیه منعقد کرده است.

**• دانش موشکی**

توسعه صنعت فضایی چین با نوسازی نظامی این کشور همراه بوده است. پکن با مطالعه نحوه استفاده ارتش آمریکا از ماهواره‌ها، قابلیت‌های فضایی خود را گسترش داده است. بر اساس گزارش پنتاگون، چین بیش از ۵۰۰ ماهواره با توانایی‌های اطلاعاتی، مراقبتی و شناسایی در اختیار دارد. این ماهواره‌ها همراه با سامانه BeiDou به ارتش چین امکان می‌دهند نیروهای آمریکایی و متحدانشان را ردیابی کنند.

از نگاه راهبردپردازان چینی، ماهواره‌های نظامی آمریکا اهدافی ارزشمند هستند؛ زیرا ارتش این کشور در تمام مراحل عملیات، از شناسایی و هدف‌گیری تا حمله و ارزیابی نتایج، به اطلاعات فضایی وابستگی دارد. چین برای بهره‌برداری از این وابستگی، از سال ۲۰۰۷ به توسعه سلاح‌های ضدماهواره‌ای پرداخته و علاوه بر موشک‌ها، سامانه‌های جنگ الکترونیک و سلاح‌های انرژی هدایت‌شده را نیز توسعه داده است؛ ابزارهایی که می‌توانند سیگنال‌های ماهواره‌ای را مختل کنند یا به حسگرهای آنها آسیب برسانند.

فضاپیماهای چینی نیز توانایی انجام مانورهای پیچیده‌تری یافته‌اند. در سال ۲۰۲۲، ماهواره Shijian-۲۱ به یک ماهواره ازکارافتاده چینی متصل شد و آن را به مدار دیگری انتقال داد. چنین قابلیتی می‌تواند برای تعمیر ماهواره‌ها یا جمع‌آوری زباله‌های فضایی استفاده شود، اما در عین حال امکان دستکاری ماهواره‌های نظامی دیگر کشورها را نیز فراهم می‌کند. از کار افتادن ماهواره‌های آمریکا می‌تواند به‌ویژه در شرق آسیا مشکل‌ساز باشد؛ جایی که چین ممکن است در مقایسه با آمریکا وابستگی کمتری به دارایی‌های فضایی داشته باشد.

قدرت فضایی چین همچنین بر امنیت بین‌المللی اثر گذاشته است. در جریان جنگ اوکراین، شرکت‌های چینی تصاویر ماهواره‌ای از میدان نبرد در اختیار روسیه قرار دادند. همچنین، در جریان جنگ ایران، نهادهای چینی تصاویری از یک پایگاه در اردن را در اختیار تهران گذاشتند؛ پایگاهی که در حمله ایران در ماه ژوئیه هدف قرار گرفت و سه نظامی آمریکایی در آن کشته شدند. گسترش صنعت فضایی تجاری چین می‌تواند دسترسی کشورها و بازیگران غیردولتی به چنین فناوری‌هایی را افزایش دهد؛ قابلیتی که هم در مدیریت بحران‌ها و بلایای طبیعی مفید است و هم می‌تواند هدف قرار دادن نیروهای آمریکا و متحدانش را آسان‌تر کند.

**• مأموریتی حیاتی**

آمریکا برای حفاظت از دارایی‌های فضایی خود اقداماتی انجام داده است؛ از جمله پراکنده کردن محل استقرار برخی ماهواره‌ها و افزایش خرید تجهیزات جدید. با این حال، این اقدامات برای رفع آسیب‌پذیری‌های موجود کافی نیستند. ارتش آمریکا باید خود را برای شرایطی آماده کند که ارتباطات ماهواره‌ای قطع شود، GPS از کار بیفتد یا دسترسی به اطلاعات فضایی محدود شود.

یکی از راهکارها، سرمایه‌گذاری در سامانه‌های ناوبری اینرسی و حسگرهای کوانتومی است که می‌توانند امکان حرکت دقیق نیروها را بدون GPS فراهم کنند. همچنین باید فناوری‌های جایگزین ماهواره‌ها توسعه یابند؛ از جمله پهپادها و بالن‌های ارتفاع بالا برای انتقال ارتباطات، ارتباطات لیزری که اختلال در آنها دشوارتر است و شبکه‌های مش که در صورت نابودی بخشی از شبکه، مسیرهای ارتباطی جایگزین ایجاد می‌کنند. واگذاری اختیار تصمیم‌گیری به سطوح پایین‌تر فرماندهی نیز در شرایط قطع ارتباط اهمیت بیشتری خواهد داشت.

واشنگتن باید صنعت پرتاب فضایی داخلی خود را نیز رقابتی‌تر کند. هرچند SpaceX نقش اصلی را در برتری فعلی آمریکا ایفا می‌کند، وابستگی شدید به این شرکت خطرآفرین است. اختلال فنی یا آسیب به زیرساخت‌های آن می‌تواند ظرفیت پرتاب ماهواره‌های آمریکا را به‌شدت کاهش دهد. اعلام برنامه بازنشسته کردن موشک Falcon ۹ و جایگزینی آن با Starship نیز نگرانی‌هایی درباره ظرفیت پرتاب ایجاد کرده است. بنابراین، دولت آمریکا باید قراردادهای دولتی را میان شرکت‌های بیشتری توزیع کند تا از شکل‌گیری وابستگی انحصاری جلوگیری شود.

حمایت از شرکت‌های نوپا در حوزه فناوری‌های فضایی با کاربردهای امنیت ملی نیز ضروری است. دولت فدرال می‌تواند مشتری اولیه این شرکت‌ها باشد و با ایجاد تقاضای پایدار، به آنها فرصت رشد و توسعه فناوری بدهد؛ رویکردی که پیش‌تر در حمایت از SpaceX نیز به کار گرفته شد.

تداوم سرمایه‌گذاری بلندمدت از دیگر ضرورت‌های این رقابت است. سیاست فضایی آمریکا در دوره‌های مختلف ریاست‌جمهوری و ترکیب کنگره دچار نوسان شده، درحالی‌که چین از اوایل دهه ۱۹۹۰ اهداف فضایی خود را به‌طور مستمر دنبال کرده است. اگر واشنگتن قصد حفظ جایگاه خود را دارد، باید سرمایه‌گذاری و برنامه‌ریزی فضایی را از تغییرات سیاسی کوتاه‌مدت مصون نگه دارد.

همکاری با متحدان نیز می‌تواند توان آمریکا را تقویت کند. ناتو در حال آزمایش راه‌هایی برای ادغام قابلیت‌های فضایی اعضاست. در ماه ژوئیه، هشت متحد آمریکا ابتکار HALO را برای اتصال ماهواره‌های نظامی مستقل و تسهیل ارتباطات، جمع‌آوری اطلاعات و رهگیری موشکی آغاز کردند. پروژه STARLIFT ناتو نیز از سال ۲۰۲۴ امکان استفاده از پایگاه‌های پرتاب کشورهای متحد را در شرایط بحران بررسی می‌کند. واشنگتن باید همکاری‌های بین‌المللی را دوباره در اولویت قرار دهد؛ زیرا در صورت از کار افتادن ماهواره‌های آمریکا، دسترسی به منابع فضایی متحدان می‌تواند حیاتی باشد.

در نهایت، هیچ اقدامی نمی‌تواند دارایی‌های فضایی آمریکا را به‌طور کامل در برابر دشمنان مصمم مصون کند. وابستگی بیش از حد به ماهواره‌ها و یک شرکت پرتاب فضایی، آسیب‌پذیری‌های مهمی ایجاد کرده است. آمریکا باید خود را برای جهانی آماده کند که در آن دیگر قدرت فضایی بی‌رقیب نیست. حفظ جایگاه پیشرو در این رقابت، مستلزم سرمایه‌گذاری پایدار، توسعه فناوری‌های جایگزین، افزایش تاب‌آوری نظامی، گسترش ظرفیت پرتاب و همکاری نزدیک با متحدان است.